

( رمان در سایت الیاد آپدیت می شود )

پارت 145

موقع ورود به اتاق دادگاه باید از کنار آرمین می‌گذشتم.

لحظه ی آخر خم شد و کنار گوشم گفت

سرت چطوره؟

فقط نگاه تندی بهش انداختم و بدون اینکه حرفی بزنم وارد شدم.

هم ضربه ی خورده به سرم هم اتفاقات این چند روز باعث شده بود که گیج و منگ باشم. برعکس آرمین که انگار هیچ اتفاقی نیوفتاده به قدری بی حواس جواب قاضی رو میدادم که فکر کرد مشکل روانی دارم... وقتی به خودم اومدم که داشتم پای برگه ی طلاق رو امضا میکردم.

به همین راحتی... نه آرمین داد و بیداد راه انداخت نه من چیزی گفتم نه حتی قاضی... خیلی زودتر از اون چیزی که فکر میکردم تموم شد.

\* \* \* \* \*

درحالی که داشتم با یکی از هم کلاسی هام صحبت می‌کردم زیر چشمی نگاهی به آرمین انداختم.

دور تا دورش رو دختر گرفته بود و هر کدوم به بهونه ی سؤال درسی داشتن براش دلبری میکردن.

یک ماه از روز طلاقمون گذشت و توی این یک ماه رابطه ای جز استاد و دانشجو با آرمین نداشتم. شده بودیم مثل دو تا آدمی که هفت پست غریبن.

دو سه باری یکی از همکلاسی هام جلوم سبز شد و خواست بیشتر آشنا بشیم. آرمین دید اما فقط نیم نگاهی بی تفاوت انداخت و رفت. این یعنی حرف اون شبش راست بود از این به بعد هر اتفاقی هم که بیوفته کاری به کارم نداره

مهرداد از دفتر اساتید بیرون اومد. رو به فریبا گفتم  
\_من برم قبل از استاد سر کلاس باشم.

سر تکون داد و گفت

\_باشه برو ولی یادت نره جزوه های دوروز قبل و برام بیاری

سر تکون دادم و برای اینکه مهرداد زودتر از من نره سر کلاس قدم هام و تند کردم

آرمین همچنان داشت با دانشجوهایش سر و کله میزد.

مهرداد خواست وارد بشه که خودم و انداختم توی کلاس و با نفس نفس اولین جایی که گیرم اومد نشستم.

از شانس بدم متوجه ی میلاد شدم که توی ردیف من نشسته بود.

هر چند خیلی وقت بود جرئت نزدیک شدن بهم رو نداشتم اما گاهی نگاه سنگینش رو روی خودم حس میکردم.

مهرداد مشغول تدریس شد و منم با لبخند دستم و زیر چوئم زدم و بهش خیره شدم.

توی این مدت به لطف مهرداد و ترانه طعم بی کسی رو از یاد برده بودم.  
خیلی خوش شانس بودم که خدا اونا رو سر راهم قرار داد. یه داداش همه  
چی تموم و یه رفیق خوب.

**( رمان در سایت الیاد آپدیت می شود )**